

ستایش اکنون

گزیده‌ای از شعر اکتاویو پاز
برنده‌ی جایزه نوبل ادبیات سال ۱۹۹۰

ترجمه از انگلیسی به فارسی:
احمد محیط

پاز، اکتاویو، ۱۹۱۴ - ۱۹۹۸ م Paz, Octavio
ستایش اکنون: گزیده‌ای از شعر اکتاویو پاز / ترجمه‌ی
انگلیسی به فارسی احمد محیط. تهران: دیگر، ۱۳۸۴. ۲۴۰ ص.
ISBN 964-7188-58-7: ۲۵۰۰۰ ریال

این کتاب از روی ترجمه‌ی انگلیسی اشعار اکتاویو پاز
به فارسی برگردانده شده است.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. (۵)؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. شعر مکزیکی - قرن ۲۰ م - ترجمه شده به فارسی.

۲. شعر فارسی - قرن ۱۴. ترجمه شده از اسپانیایی.

الف. محیط، احمد، ۱۳۲۲ مترجم. ب. عنوان.

۲۱۷ پ / PQ۷۲۹۷ ۸۶۱/۶۴ ی ۱۶۸ پ

الف ۱۳۸۴ ۱۳۸۴

۴۱۹۲۲-۸۴ م

کتابخانه ملی ایران

■ ستایش اکنون

☐ نویسنده: اکتاویو پاز

☐ مترجم: احمد محیط

☐ چاپ اول: سال ۱۳۸۴

☐ تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

☐ قیمت: ۲۵۰۰ تومان

☐ چاپ: ۲۰۰۰

☐ شابک: ۷-۵۸-۷۱۸۸-۹۶۴

■ نشر دیگر

☐ صندوق پستی: ۱۵۸۱۵/۱۷۹۹

☐ تلفن / دورنگار: ۸۸۸۹۹۷۲۸

☐ پست الکترونیک: Digar_80@yahoo.com E-mail:

☐ خرید اینترنتی: www.iketab.com

در ترجمه‌ی این کتاب از منابع انگلیسی و یا دو زبانه‌ی (انگلیسی و اسپانیایی)
زیر استفاده شده است:

(۱)

منتخب اشعار

Selected Poems

ویراستار برگردان از اسپانیایی به انگلیسی:

الیوت واین‌برگر

New Directions Publishers NDP574

مترجمین اسپانیایی به انگلیسی:

جی. آرول، الیزابت بیشاپ، پاول بلک‌برن، لی‌ساندر کمپ، دنیس لورتوو، میوریل روکیسر، مارک
ستراند، چارلز تاملینسون، ویلیام کارلوس ویلیامز، مونیک فنگ‌ووست. و ویراستار

(۲)

مجموعه اشعار اکتاویو پاز (سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۸۷)

The Collected Poems of Octavio Paz 1957-1987

ویراستار برگردان از اسپانیایی به انگلیسی:

الیوت واین‌برگر

New Directions Publishers NDP 719

مترجمین اسپانیایی به انگلیسی:

الیزابت بیشاپ، پاول بلک‌برن، لیساندر کمپ، دنیس لورتوو، جان فردریک تیمس و چارلز تاملینسون

(۳)

اشعار نخست

Early Poems

ویراستار برگردان از اسپانیایی به انگلیسی:

میوریل روکیسر

New Directions Publishers NDP 354

مترجمین اسپانیایی به انگلیسی:

شعرائی دیگر چون پاول بلک‌برن، لیساندر کمپ، دنیس لورتوو، و ویلیام کارلوس ویلیامز

فهرست

پیش‌گفتار مترجم	۹
زندگی‌نامه‌ی اکتاویو پاز	۱۷
خطابه‌ی پذیرش جایزه‌ی نوبل ادبیات سال ۱۹۹۰	۲۱
پیش‌گفتار الیوت واین‌برگر بر کتاب پاز	۴۱
زیر سایه‌ی روشن تو	۴۹
پرنده (۴۹)، دو بدن (۵۰)، نوشته بر سنگ قبر شاعر (۵۱)	
فاجعه‌ها و معجزه‌ها	۵۲
خیابان (۵۲)	
بذرهای یک نیایش	۵۳
بی‌عنوان (۵۳)، افسانه (۵۳)، سنگ بومی (۵۴)، درس اشیاء (۵۵)، در اوکسمال (۵۸)، پس از آن (۵۹)، خورشید تمام (۵۹)، نقش‌های برجسته (۵۹)، افی حک شده بر یک دیوار (۵۹)، سنگچین (۶۰)	
عقاب یا آفتاب	۶۳
دسته گل آبی (۶۶)، شتاب (۶۹)، دشت (۷۱)، پایتخت (۷۲)، پروانه‌ای از سنگ-شیشه‌ی آذرین (۷۳)، یک شاعر (۷۵)، پانوی هواستک (۷۶)، به سوی شعر (۷۷)	
فصل خشن	۸۱
نیایش-سرودی میان ویرانه‌ها (۸۱)، آیا امید رستگاری نیست؟ (۸۴)، رود (۸۹)، سنگ خورشید (۹۳)	

- روزها و مناسبت ها ۱۱۹
 به درون ماده (۱۱۹)، سپيده دم (۱۲۵)، اين جا (۱۲۵)، حتميت (۱۲۶)، غابر پياده (۱۲۶)، واژه‌ی
 نوشته شده (۱۲۷)، واژه‌ی بر زبان (۱۲۸)، دوستی (۱۳۰)، چشم انداز (۱۳۰)
- ستایش و ناسپاسی ها ۱۳۲
 عشق ماندگار و رای مرگ (۱۳۲)، دم فرو بردن (۱۳۳)، دم بر آوردن (۱۳۴)
- سمندر ۱۳۷
 لمس (۱۳۷)، دیرش (۱۳۷)، پل (۱۳۹)، اندرون (۱۴۰)، واپسین نگاه (۱۴۰)، سمندر (۱۴۱)
- شیب شرقی ۱۴۹
 بهار خواب (۱۴۹)، بر مزار امیر خسرو (۱۵۵)، آرامگاه همایون (۱۵۵)، آن روز در اودایپور (۱۵۶)، بر راه‌های
 میسور (۱۵۹)، آثار غسل تعمید (۱۶۰)، شادکامی در هرات (۱۶۰)، گردنه‌ی تنگه گرو (۱۶۳)، دهکده (۱۶۳)،
 تداخل‌هایی از غرب (۱۶۴)، مزار شاعر (۱۶۶)، سپيده دم (۱۶۹)، نامه به لئون فیلیپ (۱۷۰)، پیمان (۱۷۶)
- سمت آغاز ۱۷۷
 گذر (۱۷۷)، باد از همه سوی (۱۷۷)، با چشم‌های بسته (۱۸۶)، یکشنبه بر جزیره‌ی الفانتا (۱۸۶)،
 گذرگاه (۱۸۶)، نیایش (۱۸۷)
- بازگشت ۱۸۹
 مکزیکوسیتی (۱۸۹)
- انگاره‌ای از سایه‌ها ۱۹۷
- درختی در درون ۲۲۳
 شعله، سخن (۲۲۳)، برادری (۲۲۴)، من از شهر سخن می‌گویم (۲۲۵)، این و این و این (۲۳۰)

پیشگفتار مترجم

چرا اکتاویو پاز؟

...

این‌ها همه فرو می‌ریزد و ما نیم‌نگاهی می‌اندازیم

بر یگانگی از دست رفته‌مان، بر ویرانی و محنت

انسان بودن، و همه‌ی شکوه و افتخارش

در قسمت کردن نان و آفتاب و مرگ با یک‌دیگر،

در شگفتی فراموش شده‌ی زنده بودن، اکتاویو پاز (سنگ و آفتاب)

آن‌گاه که تاریخ به خواب فرو رود، در روایاها سخن می‌گوید: روی پیشانی مردم به خواب رفته، شعر طالع‌فلکی خون است. آن‌گاه که تاریخ بیدار شود، تصویر کردار می‌شود، شعر اتفاق می‌افتد: سرودن پا به حوزه‌ی عمل می‌نهد... شایسته‌ی رویایتان باشید. اکتاویو پاز (سمت شعر، نکته‌هایی در آغاز)

... زمان حاضر، حضور...

من همراه با پابلو نرودا به دنیای گسترده، شفاف و در همان حال پر راز و رمز شعر امروز امریکای لاتین گام نهادم. او بود که دست مرا گرفت و راه را به من نشان داد. با خواندن نرودا بود که این دنیای تازه را که با دنیای ما، هم بسیار بیگانه و هم بسیار آشناست شناختم و هر چه بیش‌تر به زوایائی از خلوت بسیار شخصی ذهن این شهروند یگانه‌ی سده‌ی بیستم راه یافتیم؛ انس من با این دنیا بیش‌تر شد. جذابیت شعر نرودا در این بود که هم با رادیکالیسم سیاسی جوانی نسل من رابطه برقرار می‌کرد و هم بی‌پرده و سرکش و عریان، سنت شکن و رو به فردا از مسائل همیشه زنده‌ی انسان چون تولد و عشق و مرگ سخن می‌گفت. او جان نهان طبیعت و انسان و کار را در خود گرد آورده بود و همه‌ی این عناصر را به عرفانی زمینی ترجمه می‌کرد که رویه‌ی دیگر شناخت ما بود در شرق از

انسان؛ دردهای او، نیازها و سرنوشتش. نرودا با من نیز چون بسیاری هم‌نسل‌هایم در سراسر جهان همراه شد و ما را از پیچ و خم پس‌کوچه‌های آن سده‌ی نه‌توی بی‌نظیر گذراند و به آستانه‌ی هزاره‌ی نو آورد.

غرق در نرودا، نگاه پر مهر، ستیزنده و در نهایت خوش‌بین او به انسان و سرنوشت او بودیم که جهان دگرگون شد و دگرگونی، در بسیاری نقاط جهان، خیلی از هم‌نسلان مرا به یک خودکاوای جست‌وجوگر واداشت. در جریان این کاوش درونی بود که ابتدا فروپاشی نماد بزرگ مردم‌گرایی را که چون ضربه‌ای سهمگین بر جهان فرود آمده بود، به‌عنوان حقیقتی که بسیاری از ریشه‌های آن در درون بود، پذیرفتیم و آن‌گاه برخی از ما، زیر فشار وجدان‌های پرسش‌گر که تشنه‌ی پاسخ‌یابی و کشف حقیقت بود، با چشم‌هائی بازتر و اندیشه‌هائی رهاتر به جهان نگرستیم و در این مشاهده‌ی نو با کسانی که — بی‌آنکه خود را به اردوگاه دیگر فروخته باشند، — تاریخ معاصر را هوشمندانه‌تر از بسیاری از ما لمس کرده بودند به گفت‌وگوی گسترده نشستیم. برای من یکی از این افراد اکتاویو پاز بود که طبیعتی پرسش‌گر داشت و با آنکه مردی بود از همان تبار نرودا، نگاهش به انسان و سرنوشت او، به تاریخ و مکتب‌های گوناگون تفسیر آن و به عشق و زایش و مرگ، بیش از که شیفته باشد کاونده بود.

گرایشم به اکتاویو پاز متأثر از جنبه‌های دیگری از تغییرات سرگیجه‌آور چند دهه‌ی اخیر جهان نیز بوده است. هرچند هنوز زود است به تفسیر آنچه در دو سه دهه‌ی اخیر بر جهان گذشته است بنشینیم و ابعاد عظیم دوران‌ساز آنرا دریابیم، این واقعیت را نمی‌توانیم انکار کنیم که این تغییرات بی‌تردید بر نگاه ما به هستی و تاریخ تاثیر خواهد گذاشت. درست است که آنچه در نگاهی ساده به جهان امروز می‌توان دید خشونت، زیاده‌طلبی، غرور و سلطه‌ی به‌ظاهر بی‌حد و مرز قدرتی واحد و اسیر جزم‌های کور است که لاجرم جزم‌های کور دیگری را به‌عنوان واکنش بر می‌انگیزد؛ اما روی دیگر قضیه این است که عبور

از این دوران کور و جاهل بی‌شک در دراز مدت انسان را نرمش‌پذیرتر، جامع‌نگرتر و در نهایت، انسان‌تر خواهد کرد. و بر پایه‌ی آن انسانیت آموخته‌شده در جریان تجربه‌ی تاریخی است که انسان به راه‌حل‌هائی عملی‌تر برای رویارویی با نابرابری‌ها نیز خواهد رسید. راه حل‌هائی، که این‌بار شاید بر مبنای خسته شدن از تعصب‌ها شکل بگیرند؛ با دوام‌تر و طبیعی‌تر باشند و نهاده‌ی‌تر شوند. اکتاویو پاز از نخستین کسانی بود که با یاری گرفتن از حس توانمند شاعرانه‌اش در مشاهده‌ی فردا با ذهنی شهود^۱، این تغییر نگاه را پیش‌بینی کرد. خطابه‌ی او در هنگام دریافت جایزه‌ی نوبل و برخی مقاله‌های او تأییدی است بر این امر. در این رابطه، شاید بتوان اکتاویو پاز را فرداسوی‌ترین شاعر سده‌ی بیستم دانست.

مسئله‌ی دیگری هم در نزدیکی‌ام به اکتاویو پاز نقشی جدی داشت. مسئله‌ای است که رابطه‌ی چندانی هم با جهان شعر ندارد. من به تناسب حرفه‌ام، شیفته‌ی همه‌ی رمز و راز هائی هستم که انسان در شناخت مآختر ذهن خود و تکوین توان‌هائی چون سخن‌وری، اندیشه‌ورزی و عواطف با آن‌ها مواجه است. مشاهدات و مطالعات گاه سامان‌مند و گاه جسته و گریخته‌ام در این زمینه‌ها، دو امر به‌ظاهر متضاد را برایم مطرح کرده است: نخست این‌که دانش کلاسیک که پدیده‌ها را به اجزاء تشکیل دهنده‌شان فرو می‌کاهد و حقیقت را معادل با شناخت اجزاء می‌پندارد، نه فقط به تنهایی برای فهم چنین کارکردهای پیچیده‌ای کافی نیست بلکه ممکن است ما را به نتیجه‌گیری‌هائی کاملاً نادرست هم برساند. دیگر این‌که در کنار و علی‌رغم این امر، دانش قابل اتکاء، استاد و

۱- این همان نگاه کل‌نگریست که دانش کلاسیک فاقد آن است. البته تئوری‌های نسبیست اینشتین و عدم حتمیت هاینبرگ، به فراگیری همه‌جانبه‌ی روش‌شناسی کلاسیک و نگاه مکانیکی و جزم‌اندیش به هستی و دانش آن پایان بخشیده اما هنوز هم دانشگاه‌های ما نه تنها در رشته‌های دانش محض و تجربی، بلکه در رشته‌های علوم انسانی و تاریخ هم از اسارت این فروکاست‌گری (Reductionism) رها نشده. کم نیست مواردی که تغییر، ابتدا با دانش شهودین شعر از حرکت کل جهان آغاز می‌شود و آن‌گاه در دانش فردا قانون‌مندی می‌یابد.

تکرار در وجود نمی‌آید مگر با به کار گرفتن روش‌های تجربی؛ و نفی این روش‌ها، نفی زبان عام دانش است. این‌که چگونه باید دو سوی این معادله‌ی پرتضاد را به هم نزدیک کرد، سال‌هاست برای من اشتغال خاطری جدی بوده است. در این رابطه به این نتیجه رسیده‌ام که دستیابی به حقیقت تنها در صورتی میسر می‌شود که محصول کار در آزمایش‌گاه‌های صرفاً تجربه‌گرا و تجزیه‌گر را به زبانی نو و قابل دریافت، در اختیار روش‌شناسان کل‌نگر قرار دهیم و کار تفسیر نهائی را به اندیش‌مندانی بسپاریم که در عین آگاهی‌های گسترده از دانش کلاسیک، توان هم‌نهادگری^۱ دارند. به نظر می‌آید هنر به نحوی عام و شعر در شکلی بسیار خاص، می‌توانند نمونه‌هائی از جامعیت در اندیشه و نگاه را ارائه دهند که سرمشق این روش‌شناسان شود. در شعر باز نمونه‌های بسیاری از دغدغه‌ی ذهنی او را در درک والاترین کارکردهای ذهن انسان و تلاش او را در فهم و تبیین شاعرانه‌ی آن می‌توان یافت. به عنوان مثال، در شعر کوتاه «عابر پیاده» از کتاب «روزها و مناسبت‌ها» که ترجمه‌ی آن در این مجموعه نیز ارائه شده، باز به زیباترین شکل ممکن و با ایجازی رشک‌برانگیز، سیالیت روند فکر را در انسان به نمایش می‌گذارد. سیالیتی که دانش تنها با تکیه بر روش‌های کل‌نگر و مبتنی بر نسبیت و عدم حتمیت می‌تواند به فهم آن راه یابد و آنرا بشکافد.

من در جریان جست‌وجو برای یافتن شاعرانی که کارشان چنین جامعیتی را ارائه می‌دهد اکتاویو پاز را که به روایت از دوست و مترجم آثارش الیوت و این‌برگر هم‌نهادگری بزرگ بود دوباره کشف کردم. من در او چیزی از آینده‌ای را می‌بینم که در آرزوی آنم. آینده‌ای با شاعرانی دانش‌مند و دانش‌مندانی آشنا به زبان و شعر و مایل به نگاه کردن به دنیا از دریچه‌ی نگاه شاعر. آینده‌ای که در آن، این هر دو گروه با فروتنی به این حقیقت برسند که: «همه چیز را همگان دانند» و تنها

نهاد تغيرناپذير در جهان كه شمول آن، هم دانش و هم هنر را در بر مي‌گيرد نفس تغير است. و اين به‌ويژه در زمانه‌ي ما كه با استناد به پاز^۱ دچار چنان سردرگمي و يأس تاريخي است كه در پاين هيچ واقعه‌ي تاريخي نشانه‌اي از بهروزي انسان نمي‌بيند؛ حقيقت و عرفاني‌ست كه تنها آن‌ها كه بسيار مي‌دانند به آن مي‌رسند. در همين رابطه و در جريان كندوكاو شخصي‌ام براي شناخت بهتر اندیشه‌ي پاز، نکته‌ي مهم ديگري را هم از او آموختم و آن اين كه در جست‌وجويمان براي نو و نوگراني حق نداريم هيچ بخشي از ميراث گذشته را كم‌بها كنيم؛ چه هيچ گذشته‌اي نابود نمي‌شود و همه‌ي امروزها و آينده‌ها بر مبناي بنا مي‌شوند كه خود در گذشته پايه دارد. پاز بر اين اعتقاد است كه «ميان سنت و نوگراني، پلي است. وقتي اين هر دو متزوي شوند، سنت درجا مي‌زند و نوگراني در هوا محو مي‌شود اما آن‌گاه كه شانه به شانه حركت كنند، نوگراني به درون سنت زندگي مي‌دمد و سنت با عمق و متانت به آن پاسخ مي‌گويد.»^۲ وقتي پاز از «مدرنيسم بنا شده بر پايه‌ي سنت» سخن مي‌گويد، به همين امر اشاره دارد. و اين نيز نشان ديگري است از نگاه فراگستر او به جهان و هستي انسان و تاريخ. نگاهی كه در آن نه مدرنيسم مطلق است و نه سنت. نگاهی كه با ساحت‌هاي نوين دانش و شناخت يعني نسبيت و عدم حتميت نيز هم‌خواني دارد. نگاهی كه بر مبناي آن «تاريخ غيرقابل پيش‌پيني است چه عامل آن، انسان، نمودگار عدم حتميت است.»^۳

محك گزينش اين اشعار، علاوه بر حس و برداشت شخصي مترجم كه هميشه نقشي دارد، فراهم آوردن مجموعه‌اي بوده است كه تصويري هرچه كامل‌تر از پاز و تكامل شعر و اندیشه‌ي او را نشان دهد. در عين حال نگاه من پيش‌تر به پاز هم‌نهادگر بوده است كه ردپاي گستره‌اي به ظاهر ناهمگون از اندیشه و نگاه، از ماركسيسم تا سوررئاليسم، از فرهنگ آرتك مكزيك تا كل‌نگري و وحدت

۲- از خطابه‌ي نوبل اکتاويو پاز.

۱- استناد به مفهوم.

۳- از خطابه‌ي نوبل اکتاويو پاز.

وجود تنیده در عرفان هند و اسلام را می‌توان در آثارش پی گرفت. شاعرینائی که در تنگه‌های هندوکش، جاده‌های میسور و به هنگام زیارت مزار شاعری در هرات، به همان‌سان می‌بیند که در پاریس، سال فرانسیسکو و مکزیکو سیتی؛ و قادر است مسئله‌ی انسانی مشترک میان آدمیان متفاوتی را که در گوشه کنار این همه تضاد زندگی می‌کنند ببیند. و او که این همه را با ظرافت گورگری تردست چنان به بیان می‌آورد که در پایان راهی نمی‌ماند جز پذیرفتن این امر که هدف نهائی هنر - بی‌توجه به این‌که هنرمند به چه فرهنگی تعلق دارد و جزئیات جهان‌بینی او چیست - آفریدن زیبایی است در خدمت انسان و رسالت هنر باید تنها همراهی با انسان باشد در همه‌ی اشکال پیچیده‌اش که در نهایت می‌خواهد زنده بماند، عشق بورزد، و با دیگری از نوع خود به درددل بنشیند. انسان در تنوعش و نه در یک قالب از پیش ساخته. نگاه من به باز انسان دوست بوده است که خود را با میسر بودن راه حل‌های آسان فریب نمی‌دهد و باز انقلابی که در اعتراض به کشتار دانشجویان در جریان تظاهراتی پیش از المپیک ۱۹۶۸ مکزیکوسیتی، به همه‌ی مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی پشت می‌کند و از سفارت کشورش در هند استعفا می‌دهد. باز مستقل که هم شجاعانه رویاروی تندروی‌هائی موضع می‌گیرد که زیر نام برابری و دفاع از طبقات محروم صورت می‌گیرد و هم با وضوحی پیش‌گویانه از نگرانی عمیق خود از پیروزی یک جهان یک قطبی - بر پایه‌ی قصور طرف فروپاشیده و نه حقانیت طرف به‌ظاهر پیروز - سخن می‌گوید. شاعر خردورز و آینده‌نگری که هشدار می‌دهد که در جهانی رها شده از تجرید ایده‌ئولوژی‌ها، احساسات قومی، مذهبی و قبیله‌ای و شیفتگی‌های تعصب‌آلود می‌تواند فاجعه آفرین شود.

پیش از این، نام‌آورانی از صحنه‌ی ادب و اندیشه‌ی ایران، به‌ویژه شادروان میرعلائی و آقای حشمت جزنی شعرهائی از اکتاوو باز، از جمله برخی از اشعار ارائه شده در این مجموعه را به فارسی ترجمه کرده‌اند که آشنائی با باز را

مدیون تلاش آن‌ها نیز هستم. من به این سبب به خود اجازه‌ی ترجمه‌ی مجدد بعضی کارها را داده‌ام که تکرار تلاش در ترجمه‌ی شعر را به دو دلیل مجاز و حتی ضروری می‌دانم: نخست این‌که حتی اگر وفادار ماندن به شاعر را مهم‌ترین حس تعهد همه‌ی مترجمین یک اثر هم بدانیم، تجربه‌ی زندگی و درِیچه‌ای که هر یک از این مترجمین از آن به جهان می‌نگرد در انتخاب واژگان، ترکیب‌ها و شکل‌بندی کلی ترجمه‌ی او اثر می‌گذارد. به این دلیل وقتی مجموعه‌ای از ترجمه‌ها در دست باشد انتقال ویژگی‌های زبان و کار شاعر به فرهنگی دیگر آسان‌تر و دقیق‌تر می‌شود. دیگر این‌که ترجمه و به‌ویژه ترجمه‌ی شعر یکی از راه‌های افزودن به ظرفیت واژگانی و روز آمد کردن زبان دوم است. از این روی، تلاش‌های موازی در ترجمه‌ی متن‌های واحد، گنجینه‌ی واژگانی را گسترش می‌دهد و امکان مقایسه و گزینش درست واژگان را بیش‌تر می‌کند. همین‌جا باید اضافه کنم که در انتخاب واژگان از دو منبع سود بسیار برده‌ام. فرهنگ علوم انسانی استاد داریوش آشوری و فرهنگ واژه‌های فارسی سره از سرکار خانم فریده رازی. سپاس‌گزارم.

مسئولیت انتخاب نام این مجموعه‌ی فارسی با من است. پاز معتقد است که حقیقی‌ترین زمان، زمان حاضر است و نوگرانی ما نمی‌تواند در خارج از زمان حال تحقق یابد. زمان حالی که خود با اندیشه و دریافت نو فردا، کهنه می‌شود؛ لیکن نسبت به دیروز نو است. وظیفه‌ی اصلی ما آموختن از زمان حال و پربار کردن آن است. ستایش اصلی ما باید نثار امروز شود.

ترجمه‌ی این شعرها، کار بر روی پانوشتهائی که با حروف م. ف (مترجم فارسی) مشخص شده، مقابله‌ها و وسواس‌های دیگری که لازمه‌ی ادای دین به بزرگ‌مردی چون اکتاویو پاز و خوانندگان اوست در سال‌های کار من در مصر صورت گرفته و بی‌شک همراهی نسرين و آرامش نسبی و تنهائی ساعت‌های پس از کار به انجام آن کمک کرده است. نسرين که همراه زندگی است و بخواهد

و نخواهد. شریک جرم اصلی است. من از او، دو پسرمان و همسران‌شان، کانون کوچک و بی‌ریا و مهربان‌مان که به من توان کار می‌دهد ممنونم. از دوست گران‌قدر محمدعلی سپانلو شاعر نام‌آور معاصر که بعضی از این شعرها را با حوصله شنیده و خوانده و چند نظر بسیار سازنده هم ارائه کرده‌اند سپاس‌گزارم. از همراهی همیشگی دوست پر مهرم مهدی اخوت هم که در همه‌ی مراحل ویراستاری و چاپ صمیمانه به پیشرفت و اتمام کار یاری رسانده امتنانی عمیق دارم. از جناب آقای امینی و همکاران‌شان در نشر دیگر نیز که در جوی نه چندان شعرآگین، به انتشار این کتاب پاسخ مثبت دادند ممنونم.

شهریور ۱۳۸۲، قاهره، مصر